



سام قندچی

زنان، مردان، عشق، تعهد، و آینده - ویرایش دوم

"تمام تئوری جهان بطور تردید ناپذیری به سمت یک نفر جهت گرفته شده اند و آنهم بسوی توست." - والت ویتمن

بسیاری از دانشمندان علم تکامل معتقدند که جامعه مادر سالاری هیچگاه بمعنی جامعه ای با حکمرانی زنان نبوده است، و تنها جامعه پدر سالاری تسلط بر مبنای جنسیت را تجربه کرده است، و در نتیجه پدر سالاری اولین جامعه با تسلط جنسیتی بوده است. البته سناریوهای دیگری هم درباره چگونگی شکل گیری جامعه پدر سالاری طرح شده اند. ولی جدا از اینکه ما چگونه آغاز پدر سالاری را ارزیابی کنیم، میدانیم که پدر سالاری هزاران سال است که با ما بوده است.

همچنین ما میدانیم که چگونه در جوامع اولیه ماقبل پدرشاهی، خصوصیات مردانه مورد احترام و الائی بوده اند و تحقیقات شاعر و نویسنده معروف رابرت بلاي Robert Bly بسیاری از این انرژی مثبت مردانه را نشان داده است، که از تسلط مردان جدا است، و یک نیروی بسیار سالم است، همانگونه که خصوصیات زنانه، لزوماً بمعنی تسلط زنان نیست، در نتیجه ارج نهادن به خصوصیات مردانه بمعنی پشتیبانی از تسلط مردان نیست.

بزرگترین تغییر در رابطه زن و مرد در اواخر قرون وسطی اتفاق افتاد، در زمان شوالیه گری، حدود 400 سال پیش در اروپا، زمانی که عشق بمثابه مبنای ازدواج معرفی شد. آثار ادبی ای نظیر دونکیشوت اثر سروانتس نمونه هائی هستند که در آن خواننده میتواند این مفاهیم را بطور برجسته ملاحظه کند. این حرف به این معنی نیست که رابطه عشقی زن و مرد قبل از آن عصر وجود نداشته است. چنانکه همه میدانیم، آثار رمانتیکی نظیر لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، ویس و رامین، و رومئو و ژولیت، در ادبیات پیش از عصر مدرن فراوانند. اما در هیچیک از این آثار، عشق بمثابه پیش شرط ازدواج مطرح نیست.

در جامعه سنتی، ازدواج بر اساس *اراده* برای زندگی کردن با دیگری انجام میشد. و عشق بعداً میتواند شکل گیرد و یا شکل نگیرد. اما در جامعه مدرن، عشق به پیش نیازی، قبل از *اراده* کردن برای ازدواج، تبدیل شد. اما هنوز *اراده* برای ازدواج لازم بود، وگرنه هیچ عشقی به یک رابطه پایدار نمیانجامید (نگاه کنید به اریک فوروم-هنر عشق ورزیدن، 1956). همچنین ازدواج سنتی کماکان میتواندست وجود داشته باشد، البته با در نظر داشتن این شانس که عشق میتواندست بعداً بوجود آید. اما عامل قدرت کنار گذاشته شد، و در نتیجه در دوران مدرن، اگر در یک ازدواج سنتی عشق تکامل نمییافت، امکان طلاق بسیار بیشتر از ازدواج های سنتی مشابه در جوامع قرون وسطائی بود.

در 200 سال گذشته تغییر جدیدی در روابط زن و مرد د شکل گیری کرده است. این تغییر جدید اساساً از طریق دو جنبش مهم اجتماعی شکل گرفته است، یکی جنبش سوسیالیستی و دیگری جنبش فمینیستی. بنظر من هردوی این جنبش ها در دوران جامعه صنعتی آغاز شده، اوج یافته، و به پایان رسیدند. من نمیخواهم در اینجا به جزئیات تاریخ و جوانب مثبت و منفی آنها بپردازم. همچنین نمیخواهم که باز مانده های آنها را مورد بحث قرار دهم. بسیاری گروه ها و کالت های سیاسی و ایدئولوژیک چپی، فمینیستی، و عصر جدید در زمان کنونی در اقصی نقاط جهان وجود دارند، اما من هدفم بررسی آنها نیست. از نظر من، من میتوانم از دستاوردهای این جنبش ها بیاموزم همانگونه که میتوانم از دستاوردهای مذاهب هندو و زردشتی، بودائیسیم، مسیحیت، اسلام، مذهب بهائی، و دیگر مذاهب بیاموزم، بدون آنکه به هیچ مذهبی تعلق داشته باشم. در

این بخش من می‌خواهم فقط نشان دهم که این جنبش‌ها چه دستاوردهایی داشته‌اند. در واقع تا آنجا که به حق رأی زنان، دستمزد و حقوق، و حقوق کار زمان بارداری مربوط می‌شود، من در این مقاله بحث نخواهم کرد. در اینجا مرکز توجه من روابط و مناسبات فردی و عشقی است.

اما قبل از آنکه دستاوردهای گذشته را بحث کنم، لازم میدانم اشاره کنم که علاوه بر جنبش‌های اجتماعی و سیاسی، انقلاب صنعتی و تغییراتی که آن تحول در تولید ایجاد کرد، بیشترین تأثیر پایه‌ای را بر موقعیت زنان در عصر مدرن بجا گذاشت. یک بررسی عالی از این پروسه را، جون والاک اسکات Scott Wallach Joan، در شماره سپتامبر 1982 مجله ساینتیفیک آمریکان *Scientific America*، در نوشته‌ای تحت عنوان "مکانیزاسیون کار زنان"، انجام داده است. آن بررسی نشان می‌دهد که کارهای خلق شده برای زنان در سکتور صنعتی اقتصاد، همواره زنان را در سطح حقوقی پایین نگاه می‌داشته است، و در موقعیت تبعیض شغلی قرار می‌داده است، و این حقیقت کماکان درباره سکتور صنعتی اقتصاد، حتی در جوامع فراصنعتی صادق است.

اما آنچه در اقتصادهای فراصنعتی در حال وقوع است، این واقعیت است که بیشتر شغل‌هایی که سکتورهای فراصنعتی بوجود می‌آیند، با مهارت‌هایی که سنتاً زن‌ها داشته‌اند، و با خصوصیات زنانه مترادف بوده‌اند، هم جهت هستند. مثلاً، در *همه* اقتصادهای فراصنعتی، یک سکتور تازه سرویس در حال رشد است. زنان که از مردان در این عرصه‌ها قادر ترند، رهبری را در این دسته از مشاغل سکتورهای جدید اقتصادهای فراصنعتی بدست گرفته‌اند. لازم است ذکر کنم که یک *سو* تفاهم بزرگ* درباره این سرویس‌های *جدید* وجود دارد. اجازه دهید در این زمینه منظورم را از زبان دانیال بل نقل قول کنم:

"... اجازه دهید اشاره کنم که "سرویس" میتواند گمراه‌کننده باشد، بخاطر نوعی که مردم آن اصطلاح را درک میکنند. از این اصطلاح منظور مکدونالد یا جوجه کنتاکی نیست، که کلاً نوعی درک غذایی آماده از خدمات هستند. سرویس امروز، معنایش اساساً خدمات انسانی و سرویس‌های پروفشنال است. بهداشت، آموزش، و خدمات اجتماعی، که توان آنچه که چمپیتی میتواند انجام دهد را گسترش می‌دهد، یعنی افزایش طول عمر و مهارت‌های کل جامعه. تأکید جامعه فراصنعتی بر روی سکتور سرویس به این معنی است." (دانیال بل، "سقوط زمان، مکان و دولت"، *Framtider*، جلد 3، 1993، سوئد).

بنابراین آشکار است که زنان کسانی هستند که مهارت‌های بهتر در روابط انسانی و پروفشنال را دارند، و آنان بیشتر و بیشتر نقش‌های رهبری را در اقتصادهای فراصنعتی بدست می‌گیرند. این موضوع یک تفاوت اساسی، بمعنی اقتصادی، بین چگونگی آزاد شدن زنان در اقتصادهای فراصنعتی، در در مقایسه با چگونگی سعی زنان برای آزاد شدن در جوامع صنعتی گذشته است.

حالا اجازه دهید درباره دستاوردهای جنبش‌های گذشته، تا آنجا که به روابط شخصی متقابل مربوط می‌شود، پردازیم. در حقیقت بنظر من امروز، فمینیست بودن یا سوسیالیست بودن، و یا بالعکس ضد فمینیسم یا ضد سوسیالیسم بودن، موضوع ارزشمندی برای بحث نیست. این نظیر دعوی شیعه و سنی است. آن جنبش‌ها اساساً به پایان رسیده‌اند. *نکته* بحث دستاوردهای آن جنبش‌های گذشته است. اگر زنان در نیویورک برای نان و گل سرخ، بیش از صد سال پیش ایستادند، امروز ما بایستی ببینیم که نان و گل سرخ در چه چیزی تبلور یافته است، و از آن بیاموزیم و به جلو برویم. زنانی که در این تحول شرکت دارند، نظیر مردانی که در آن شرکت دارند، عطف مشترکی را دنبال میکنند، گرچه زنان در مجموع درباره گذشته زنان، از مردان آگاه‌ترند، همانگونه که یک ایرانی و یک آمریکایی وقتی به صلح جهانی یاری میکنند، دیگر لازم نیست که بعنوان ناسیونالیست عمل کنند، هرچند یک ایرانی معمولاً بیشتر درباره ایران میدانند و میتواند برای هدف صلح جهانی در ایران مؤثر باشد، و یک آمریکایی معمولاً بیشتر درباره آمریکا آگاهی دارد، هرچند جهان‌شهرگرایی بیش از ناسیونالیسم در دنیای گلوبال امروز معنی میدهد.

یک درس بزرگ از جنبش حقوق زنان این حقیقت بود که رابطه زن و مرد دیگر نمیتواند بر اساس قدرت باشد، چه تحمیل فیزیکی، چه پاداشی، چه سازمانی. روابط جدید انسانی جدید می طلبند که بر اساس انتخاب شکل گیرند و نه تحمیل. حتی در روابط ازدواج سنتی، بیشتر و بیشتر مبنای مشابهی طلب میشود.

این است دلیل آنکه در کشور هائی نظیر ایران، مقرراتی از سوی مردم طلب میشدند، که بالاخره در قانون حمایت خانواده در زمان شاه متبلور شد. اینکه آیا آن مقررات یک شبه به قانون تبدیل شدند، و یا نه، موضوع بحث من در اینجا نیست. من فقط درباره جامعه صحبت میکنم، که چنین حقوقی را میطلبید، که دولت آنها را تأمین کند، یا اقل در ظاهر آنها قوانین را ارائه دهد.

روابط سنتی نمیتوانستند همچون گذشته ادامه یابند و تغییراتی بویژه از سوی زنان خواسته میشدند. در غرب، مبارزه برای حقوق زنان همزمان بود با عمومی شدن تئوری های روانشناسی نظیر فروید، یونگ، مازلو، راجرز، هورنی، و دیگران، که رسیدن به پتانسیل های بشر را طرح میکردند. نتیجه در اول، گسترش روابط از هم گسیخته و بی نظمی عظیم اواخر سالهای 1960 تا اواخر سالهای 1970 بود.

ازدواج سنتی از هر سو مورد حمله قرار گرفت. برخی حتی تصور میکردند ازدواج و خانواده خود ریشه همه معضلات روابط شخصی هستند و سعی در نابودی خانواده میکردند. صنعتی شدن، خود فشار زیادی بر روی واحد خانواده میگذاشت، و این تمایلات آنارشیستی همینگونه به تلاشی خانواده بیشتر کمک میکردند. بسیاری از پسرانی که در خانواده های فمینیست بار آمده بودند با مسأله متصادی روبرو بودند، و آن هم عدم رشد خصائل مردانه بود، که بطور خطرناکی خود را نشان میداد، و همزمان با رشد خود کشی و ضعف اعصاب در سطح اجتماعی بیان میشد.

طعنه روزگار آنکه، توجه به نیاز های جنس مذکر، از طرف بسیاری از خود فمینیستها پیشقراولی شد، و کم کم کسانی نظیر رابرت بلائی شروع بکار جدی در این عرصه کردند، و با بهره گیری از سنت های جوامع پیش پدرشاهی، نظیر سرخپوستان آمریکا و اهالی بومی استرالیا، به اهمیت خصائل مردانه برای مردان، جدا از تسلط طلبی مرد تأکید کردند. همینطور تعهد نوین شروع به شکل گیری کرد.

بسیاری از متفکرین قدیمی شروع کردند به متمرکز کردن توجه خود به نیاز برای روابط خانوادگی اما در چارچوب تعهد جدید. اما این بار، *تعهد از روی انتخاب* و نه *تعهد از روی زور*. هرچند در نفي دومی بسیاری از مروجین جنبش پتانسیل بشر هر تعهدی را نفي میکردند و بچه را باصطلاح انگلیسی با لگن حمام کودک به دور ریخته بودند، اما حالا متفکرین نوینی شروع به تصحیح وضعیت کردند. (برای یک بررسی جامع این مطلب به کتاب قواعد جدید راضی شدن در دنیائی که وارونه شده نوشته دانیال ینکلویچ Daniel Yankelovich مراجعه کنید).

اما تعهد نوین بر روی دستاوردهای جنبش های زنان گذشته ساخته شده بود. کار های نویسندگانی نظیر جرج باخ George Bach بسیار طرفدار یافتند. وی 40 سال درباره دعواهای زن و شوهر ها کار کرده بود و راه حل هایی که یافته بود، میتوانستند برای ملت ها نیز جهت مذاکره برای اجتناب از جنگ بکار برده شوند. وی زوجین را "دشمن خودی" مینامید. وی میگفت جنگیدن و بیان خشم نه تنها خوب و سالم هستند بلکه انرژی حاصل از آن میتواند برای رشد زندگی بهتر بکار رود. وی نشان داد که اجتناب از بیان خشم میتواند به خود کشی یا قتل طرف مقابل، توسط قربانی تحمیل و فشار در روابط انسانی، بیانجامد. بنابراین سعی او نشان دادن این راه حل بود که قوانین دعوا کردن را بمثابه یک بازی نظیر فوتبال نشان دهد. لغت بازی مناسب نیست چرا که در ادبیات مدرن، بازی کردن بمعنی اجتناب رویارویی با مسائل واقعی از طریق ایجاد وضعیت های کاذب مختلف است. اما مقایسه با فوتبال، برای تدوین قوانین دعوا کردن عادلانه، شاید تشبیه خوبی باشد، تا روش جرج باخ را در کتابهایی نظیر حمله خلاق، دشمن خودی، بس کن مرا دیوانه کردی، و غیره درک کنیم.

جرج باخ قوانین نزاع عادلانه را نشان داد. قوانین او عبارت بودند از رعایت *فاصله مطلوب*، اجتناب از در خود فروبردن ناراحتی و باصطلاح وی کیسه گونی ساختن ناراحتی، مهارت های گوش کردن، مندهائی برای تضمین فهمیدن

درست و دیالوگ، درک خطر یکسان انگاری انتظارات با واقعیت، و بالاخره بدست آوردن درک واقعی از خود و همسر خود. در سمیناری یکی از این نویسندگان به من میگفت، هر قدر هم مهارت های خوبی کسی یاد بگیرد، اگر یک سنگ و شیشه را در یک اطاق بگذارد، شانس آنکه چیزی را بشکند زیاد است. بنابراین مهم است که مردم خود و طرف دیگر را بشناسند، قبل از آنکه وارد مناسبات با هم شوند. بنابراین نزدیکی، فقط آموختن مهارت های تازه نیست، تا که بهتر با شریک زندگی خود رفتار کنیم، بلکه آموختن مهارتهای لازم برای پیدا کردن و تشخیص وصلت درست است. این موضوعی است که جرج باخ در کتاب *زوج یابی Pairing* خود برای کسانی که هنوز ازدواج *نکرده اند*، ولی خواهان رابطه پایدار هستند، مورد تأکید قرار داده است.

بعدها این دستاوردها به کودکان و حقوق کودک هم بسط یافتند. پیشگامانی نظیر دکتر هاییم گینوت تحقیقات بسیار وسیعی در این زمینه کردند که از کارهای پیازه خیلی باصطلاح خاکی تر بود و موضوعات روزمره ارتباطات با کودکان را مدنظر داشت. نویسنده گانی نظیر آدل فابر و ایلین مازلیش این توسعه مهارت های روابط شخصی را بکار بسته و کتاب چگونه صحبت کنیم که کودکان گوش کنند و چگونه گوش کنیم که کودکان صحبت کنند آنها این دستاوردها را به ارتباطات با کودکان بسط دادند. آنها نشان دادند که چگونه کمک کنیم که کودکان خشم خود را بیان کنند.

از پیشگامان دیگر، موریل جیمز و دوروتی جنگوارد در کتاب تولد برای پیروز شدن، مدل دیگری از ارتباطات شخصی را ارائه میکنند. آنها میگویند انسانها در ارتباطات فی مابین در سه سطح *والدین*، *انسان بالغ* و *کودک* ارتباط برقرار میکنند. بنظر آنان *افراد بالغ* احتیاج دارند که بیشتر در سطح دوم ارتباط برقرار کنند، اما این واقعیت به این معنی نیست که آنها میتوانند دو حالت دیگر حیات را کاملاً از زندگی خود بزدایند، و آنها نیاز دارند که در هر سه سطح ارتباطی با خود راحت باشند، و زمانی همچون والدین ارتباط برقرار کنند و زمانی نظیر کودک.

نویسنده گانی نظیر نویسنده مسیحی جان پاول ارزش، *عشق* بدون شرط را در انواع ارتباطات شخصی در کتاب رمز عاشق ماندن و کارهای دیگرش نشان داده است. آن مورو لیندبرگ، بیوه چارلز لیندبرگ که با چالشهای بزرگی در زندگی خود زمان گروگان گزری فرزندانش روبرو شده بود، در کتاب هدیه ای از دریا نشان میدهد که چقدر *احترام* در بین دو شریک زندگی میتواند اهمیت یابد، هر قدر که یک زوج از هوا و هوس اولیه فاصله بگیرند. او نمیگفت که اشتیاق میمیرد، اما میگفت عدم وجود *احترام متقابل* میتواند عشق را بکشد، حتی اگر که اشتیاق و هوس، آتشش دوباره شعله ور شود. او نشان میدهد که چقدر برای یک زوج مهم است که فضای فردی به خود را نگهداری کنند، و بر روی پای یکدیگر لگد نکنند.

نویسندگان دیگری نظیر لژلی کامرون-بندلر درباره احساسات بررسی کرده اند. او با ریچارد بندلر، پایه گذار مبحث نورو لینگوئیستیک پروگرامینگ و نویسنده قورباغه ها به پرنس ها کار کرده بود. همانطور که در نوشته دیگری اشاره کرده ام، من درباره بسیاری اتهامات درباره پایه گذاران این مبحث روانشناسی مطلع و موضوع توجه من در اینجا فقط کار آنها بعنوان یک علم است که ارتباطات افراد با تأکید حس بینایی، شنوایی، و یا لامسه را بنظر من از هر مکتب روانشناسی دیگری بهتر توضیح داده اند.

در کتاب گروگان احساسات، کامرون بندلر نشان میدهد که چرا خانواده، فرهنگ، زبان، و ابعاد فردی همگی محدودیت های گوناگون برای بیان احساسات ایجاد میکنند. مثلاً در زبان فارسی تعداد زیادی لغت برای بیان *برآشفنگی*، *تنفر*، *حوصله سر رفتن*، و غیره وجود ندارد که توان بیان اینگونه احساسات را محدود تر میکند. یا اینکه برخی فرهنگ ها برای بیان غم یا خوشحالی راحت ترند. مثلاً فرهنگ های غربی در مقایسه با فرهنگ ایران برایشان بیان غم سخت تر است، اما برای بیان شادی راحت ترند، و در مقایسه فرهنگ ایران برایشان بیان غم سهل تر و بیان شادی سخت تر است، و برای هر دویشان بیان خشم مشکل است.

نویسنده گانی نظیر رابرت آلبرتی و ام ال امونز در کتاب حق کامل شما نشان میدهند که برخی فرهنگهای سرخ پوستان آمریکا در بیان خشم راحت ترند و علتش را نیز مورد کنکاش قرار داده اند. همچنین فلو کاتوی و جیم سیگل من شروع به نقد کالت های روانشناسی و عصر جدید کردند نظیر کالت است EST و سایننالوژی و کالت های مذهبی نظیر جیزوس فریکز در کتاب خود تحت عنوان اسنیینگ بمعنی تغییر فوری (نگاه کنید به نوشته من درباره کالت ها) کردند که در واقع نشان

میدهد چگونه برخی از انسانها در راه کوشش برای رهایی از بندهای فرهنگی، خانوادگی، و فردی احساسات به این کالت ها پناه برده اند..

بالاخره شکل جدید عشق و رومانس هم توسعه یافته است. کارهای نویسندگانی نظیر دن میلن، تحت عنوان راه جنگنده صلح جو Way of the Peaceful Warrior یا کتاب ریچارد باخ، تحت عنوان یلی برای ابد، داستانهایی عشقی ای هستند بین یک مرد و یک زن، که درباره خودشان آگاه هستند، و در عین وفاداری به آنچه خود هستند، یکدیگر را برای آنچه واقعاً هستند دوست دارند، و نه بخاطر تصویری که یکی از دیگری بشکل تخیلی برای خود بسازد. حتی برخی فیلم های سینمایی نظیر فرزندان خدای کمتز برای نشان دادن این حقیقت است که چقدر مثبت است که فرد با خود و احساساتش راحت باشد. آنها نحوه بیان احساسات خود و از جمله بیان خشم را نشان داده اند. در مقایسه فیلم های قدیمی در این زمینه، نظیر چراغ گاز Light Gas، نشان میدادند که چگونه فرد میتواند دیوانه شود وقتی که در جدائی از زندگی کند.

برخی نویسندگان حتی از شخصیت‌های کارتونی برای نشان دادن اینکه با احساسات خود راحت بودن و داشتن روابط خالص چیست بهره برده اند. مثلاً، بنیامین هوف در کتاب تائو پو Tao of Pooh به این هدف دست مییابد، که کتابی بسیار تفریحی است اما بسیار پر از سخنان داهیهانه از زبان شخصیت های کارتونی.

زنان بیشترین تأثیر را بر روی درک ما از خود در عصر مدرن داشته اند. من از هیچ ایدئولوژی ای که بر مبنای ترجیح یک جنس باشد پیروی نمیکنم، اما فکر میکنم تأکید بر پرسپکتیو زنان، راهی بود که کمک به پیشرفتهای بعدی کرد، که بشریت به آنها نیاز داشت، تا که از تعهد های تحمیلی، به تعهد های داوطلبانه برسد. دیدن این حقیقت امروز در پایان این راه راحت است، اما این راهی پر مشقت بود، که با زنانی که هم گل سرخ میخواستند و هم نان هموار شد، در آن روز 8 مارس. عروج آنان امروز چندین دهه بعد، در زندگی ما تبلور یافته است، آنها بیشتر در غرب، و در نقاط دیگر جهان هنوز فرسنگ ها راه در پیش.

اکنون عشق، وفاداری، و مخالفت با فریب کاری، که بسیاری در تعهدات و ازدواج خود پایبندند، دستاورد آن کوششهای گذشته است. ممکن است دیگر مردم را در خیابانها با دادن شعارهای "نان و گل سرخ" نبینیم، اما بسیاری زندگی ای میکنند که تبلور این ایده آلهاست، زندگی هائی که بیشتر اقتاً کننده است. این دیگر نه تعهد از روی تحمیل است، و نه روی دیگر سکه، که آناشایی نبود کننده بدون تعهد باشد. این تعهد از روی انتخاب است، اما مطمئناً *تعهد* است.

بسیاری تشکیلات زنان در ایران بودند، از پس از جنبش مشروطیت، که کارهای ارزنده ای کردند. جمعیت نسوان رشت، و بسیاری تشکیلاتهای زنان در سالهای 1320-1332، اما کلاً متأسفانه، توسعه های فراصنعتی، و مفاهیم تعهد جدید، هنوز به ایران نرسیده است. یا که قید و بند تحمیلی است و یا آناشایی در میان جوانان.

بسیاری خصائل خوب نظیر عشق، ثبات قدم، صمیمیت، درستکاری، و حقیقت دوستی، بخاطر تقبیح روابط تحمیلی، بدور ریخته میشوند. شاید این اجنتاب ناپذیر باشد. به هر حال برای غرب اقلأ دو سه دهه طول کشید تا آناشایی را تجربه کند و به تعهد های نوین برسد، و حتی در غرب هم، این تازه آغاز قوام گرفتن تعهد های نوع نوین است.

به امید جمهوری آینده نگر فدرال، دموکراتیک، و سکولار در ایران

سام قندچی، ناشر و سردبیر
ایرانسکوپ

<http://www.iranscope.com>

23 مرداد 1384

14 August 2005

مطالب مرتبط:

<http://www.ghandchi.com/index-Page9.html>

<http://www.ghandchi.com/500-FuturistIran.htm>

<http://www.ghandchi.com/600-SecularismPluralism.htm>

مقالات تنوریک

<http://www.ghandchi.com>

فهرست مقالات

<http://www.ghandchi.com/SelectedArticles.html>